

## قران تنها محور احکام اصلی و فرعی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّاهِرِينَ

آغازگرِ فقه احکامی، شناختن محور و حیانی احکام است. اکنون که بعد از مقدماتی درباره‌ی اجتهاد و تقلید؛ تصمیم است که از باب طهارت البته به طور مختصر و نه مفصل شروع کنیم، و این مختصر، اختصار می‌شود در مسائل خلافی (اختلافی بین علماء)، و بعضی از مسائل ضروری که برخلاف ادله‌ی قطعی قرآنی است.

مقدمه‌ی بحث‌های فقه احکامی این است که ما باید بدانیم که محور احکام فرعی بعد از احکام اصلی چیست؟ احتمالات را عرض می‌کنیم بعد احتمالاتی که با قرآن مخالف است ردّ، و احتمال یا احتمالاتی که با قرآن موافق است قبول می‌کنیم.

احتمال اول این است که محور احکام اصلی و فرعی اسلامی تنها وحی قرآنی است، حتی وحی‌ای غیر از وحی قرآنی هرگز وجود ندارد و وحی از نوع سنت هم منفصل از وحی قرآنی نیست بلکه تمام معارف، عقائد صحیح، احکام فرعی، فردی، اجتماعی، سیاسی، وکلّ احکام، مستفاد از قرآن است. چگونه؟ باید تبیین بشود. این احتمال اول!

احتمال دوم این است که محور احکام اصلی و فرعی اسلام دو چیز است: نقطه‌ی اولی و محور اول که محور المحاور است؛ قرآن است، محکّمات قرآن و متشابهات قرآن. و محکّمات قرآن در بُعد احکام فرعی و اصلی است و متشابهات قرآن در بُعد احکام عقیدتی و اصلی است که روی احتمال دوم پیغمبر حامل دو وحی است: وحی قرآنی و وحی سنتی.

احتمال سوم این است که پیغمبر هم مخوّل و محوّل باشد به حضرتش که احیاناً احکامی را صادر بفرمایند، چنانکه در روایتی در کتبی شیعی این مطلب آمده است که خدا رسول را تخویل کرد و توکیل کرد که احکامی را بر مبنای عقلانیت محمدی (صلی الله علیه وآله وسلّم) و نه عقلانیت وحیانی صادر کند. این احتمال سوم!

احتمال چهارم این است که نه فقط رسول گرامی، بلکه معصومان محمدی (صلی الله علیه وآله وسلّم) نیز این اجازه را و این تخویل را دارند.

احتمال دیگر این است که اصولاً بعد از رسول گرامی در سه بُعدش: وحی قرآنی، وحی سنتی و وحی محمدیش (صلی الله علیه وآله وسلّم) و بعد از الهام وحیانی احکامی، الهام وحیانی شخصی و درونی عقلانی معصومین، شرعمداران نیز در زمان غیبت کبری ولی امر (صلوٰة الله وسلامه علیه) می‌توانند احکامی صادر کنند.

اینها احتمالاتی است که بعضی‌اش احتمالات است، عقلاً، عملاً، کتاباً و سنتاً غلط است، و بعضی قابل قبول است؛ و چون قرآن هرگز دست نخورده و صراحت و ظهورش از هر کلام صریح و ظاهری متقن‌تر، دالّ‌تر، ثابت‌تر و قوی‌تر است ما در مورد اختلافات افکار و اختلافات انظار حتماً باید به قرآن مراجعه کنیم. چنان که آیاتی نصّ بر این مطلب است که اگر اختلاف کردید در مطلبی یا مطالبی باید رجوع الی کتاب الله بشود.

حالا، آیا ما از میان این احتمالات کدام احتمال را در قرآن می‌یابیم؟ نفی احتمالات غلط در قرآن هست و اثبات یک احتمال و یا دو احتمال صحیح هم در قرآن هست. مثلاً آیاتی که قرآن را کافی و کامل و «تَبَيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ» (نحل، ۸۹)، «يَهْدِي لِّلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» (اسراء، ۹)، بیان کل معارف عقلانی، عقیدتی و احکامی می‌داند، در وجه کلی قرآن را کامل، اکمل، کافی و اکفی در کل احتیاجات مکلفان از هنگام نزولش تا پایان عالم تکلیف می‌داند.

از جمله آیاتی که محور المَحاور است در بحثِ اثباتِ احتمال اول، که قرآن است و فقط قرآن که در دلالاتِ رمزی‌اش، دلالاتِ تفصیلی‌اش، چه تفصیلی محکّماتش و چه تفصیلی متشابهاتش، قرآن است و فقط قرآن که دالّ بر کلّ احکام است: احکام کلی، جزئی، فردی، اجتماعی، حتی سیاسی و سایر احکامی که مکلفان در آن‌ها نیازمند به وحی هستند. و این وحی در انحصارِ وحی قرآنی است.

البته امکان دارد در بوته‌ی امکان است که خدا به رسول گرامی دو وحی انزال کرده باشد: یک وحی قرآنی و یک وحی سنّتی. بدین معنا، که اگر احکامی در قرآن احیاناً وجود ندارد، نه قرآن آن‌ها را نفی می‌کند و نه اثبات می‌کند، مانند عددِ رکعات نماز، کیفیت نماز، و سایر جهاتی که در قرآن نه نفی و نه اثبات شده است، احتمالاً چنان‌که قبلاً هم عرض کردیم، به این صورت است که سنّت قطعیه رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلّم) بیانگر احکامی است که در قرآن احیاناً نه نفی شده است و نه اثبات، اضافه بر بیان احکام نص قرآنی و احکام ظاهر مستقر قرآنی. و استدلالمان بر آیاتی می‌باشد مانند «وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ» (تغابن، ۱۲) که «اطيعوا الله» در قرآن و «اطيعوا الرسول» در سنتی که در قرآن نه نفی شده است و نه اثبات.

اکنون قدمی فراتر می‌نهیم و عرض می‌کنیم که بر مبنای نصوصی قرآنی، که کلاً احکام، به وحی قرآنی است، جز آن‌که وحی قرآنی دارای مراتبی است:

مرحله اولای وحی قرآنی «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» است. اولین آیه‌ای که بر رسول گرامی نازل شد همین آیه‌ی «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» است و بعدش «إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ، خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ» تا آیاتی چند. و بعدی و مرحله‌ی دوم، بسم الله با

سوره‌ی حمد. اول بسم الله، بعد بسم الله با ضمیمه‌ی سوره‌ی حمد که «سبع المثانی» است «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ» (نحل، ۸۷). بسم الله بیانگر مختصری از کل حمد است و کل حمد هم بیانگر مختصری از کل قرآن است. این مرحله‌ی اول و مرحله‌ی دوم؛

و بیانگر خود بسم الله هم چند آیه اول سوره علق است: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ». «اسم ربک» بزرگترین اسماء الله است، «الذی خلق» همان «رحمان» (در «بسم الله الرحمن الرحیم») است، «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَم» و بقیه هم، «رحیم» است. پس «بسم الله الرحمن الرحیم» را این چند آیه بعدی تفصیل و تفسیر می‌کند. این مرحله‌ی اول و مرحله‌ی دوم.

مرحله‌ی سوم «لیله‌ی قدر» است. شب قدر که تقریباً پنجاه شب بعد از بعثت رسول گرامی بوده است؛ قرآن به گونه‌ای مختصر، بدون تکرارها، بدون این الفاظ، بدون گرفتن زمانهای زیاد، یک شبه بر رسول گرامی نازل شد که «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ.»

مرحله‌ی چهارم «لیله‌ی معراج» است که «فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ» (نجم، ۱۰).

مرحله پنجم تفسیر قرآن به اضافه‌ی حروف رمزی است. حروف رمزی قرآن که از چهارده حرف هجاء تشکیل شده است و در سوره‌های مکی و مدنی افتتاح سوره است، این مرحله بعدی است.

و مرحله‌ی بعد البعد، آیات مفصلات قرآن است که «الر كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ» (هود، ۱)؛ و در مرحله‌ی تفصیلی هم یا محکمت است، و یا متشابهات است، و یا محکم‌تر از محکمت، و متشابه‌تر از متشابهات که اصلاً دلالت وضعی ندارد، حروف رمزیه قرآن است. که اشاره‌ی خاص به رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) است. و این اشارات خاص و ویژه‌ی رسول گرامی تنها اشاره‌ی به نصوص قرآن و ظواهر قرآن نیست. زیرا تنها نصوص و ظواهر قرآن

نیازمند به اشاره نیست، بلکه اشاره به احکامی است که احیاناً در قرآن نه نفی و نه اثبات شده است.

حالا، ما با استناد به آیه ۲۷ سوره‌ی کهف که بارها این آیه را خوانده‌ایم و بحث کرده‌ایم ولی باز هم در آن فکر می‌کنیم «وَاتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا». در قرآن دو آیه لفظ ملتحدا دارد، یکی این آیه و یکی هم آیه ۲۲ سوره جن است «قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا.»

اول آیه دوم را بحث می‌کنیم: «قل» مأمور است رسول گرامی به کل مُرْسَلُ إِلَيْهِمْ (کل مکلفان) بگوید که «إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ» هیچ کس در برابر علم و قدرت و حکمت، و اراده‌ی ربِّ العالمین مرا نجات نخواهد داد. «وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا» ضمیر مفردِ غائبِ «من دونه» به «الله» برمی‌گردد. «الله» در چند بُعد: در بُعد الوهیت، در بُعد ربوبیت تکوینی و در بُعد ربوبیت تشریحی. «ولن اجد» محال است، استحاله‌ی مطلق است که پیغمبر بزرگوار با این که در مثلث تاریخ وجود، سرور کائنات است، اعقل العقول است، اکمل الکملین است، مأمور است بگوید که «لَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا.»

در این مثلث، ملتحدا یعنی پناهگاهی، متوجه‌ی الهی‌ای از برای خودم هرگز نخواهم یافت «من دون الله» (به جز خدا) الوهیتاً، در بُعد عبودیت که اله، معبود است، و در بُعد رب که ربوبیت تکوینی اله است، و ربوبیت تشریحی (در هیچ کدام پناه گاهی جز خدا ندارم). بنابراین همان طوری که در بُعد معبودیت ملتحدا و پناهگاهی جز الله نیست در بُعد تکوین هم چنین است و بعد تشریح هم چنین است.

حالا، برگردیم به آیه سوره‌ی کهف: «وَاتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ»، «كتاب ربك» مضاف و مضاف‌إلیه است. بنابراین ضمانتی که بعداً ذکر شده است مرجعش کتاب است. درست است که رب هم مرجع است ولی کتاب از نظر لفظی و ادبی مرجع اصلی است.

«أتلُ ما أوحىَ إِلَيْكَ مِن كِتَابِ رَبِّكَ» «أتل» دارای چند بُعد است یکی [...] :

...مثل «والشَّمْسُ وَضُحَاهَا، وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَّهَا» تلاوت متعدی به نفس (فعل تلاوت اگر متعدی به نفسه باشد در ادبیات عربی به معنای) پیروی است. پس «أتلُ!» ای پیغمبر بزرگوار، پیروی کن [...] تو که قمری، تو که قمر رسالتی، شمس نورانی بینهایت نور قرآن را، پیروی کن: عقیدتاً، علماً، اخلاقاً، عملاً، رسالتاً، نبوتاً پیروی کن.

اول خود را بساز بعد دیگران را، مادامی که خود را نساختی [...]

اول خود را بساز بعد «إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا» (مزمل، ۷)، «يا أَيُّهَا الْمُرْمَلُ»، سازماندهی عبادتی هم بر مبنای قرآن [...]

«أتل» خودت! بعد «أتل» علیهم. وقتی خود را ساختی، تلاوت قرآن را به عنوان خودی انجام دادی، و سازمان رسالتی و نبوتی در تو کمال یافت «يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَبُزْجِيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ.»

خوب، «أتلُ ما أوحىَ إِلَيْكَ»، آیا «ما أوحى» (آن چه وحی شده) فقط ماضی است؟ فقط آنچه قبلاً نازل شده است تلاوت (پیروی و اطاعت) کن؟ نخیر! این ماضی، مضارع حیات رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) را استمرار دارد. چون «من کتاب ربک!» «کتاب ربک» فقط ماضی نیست، فقط حال نیست، فقط مضارع نیست بلکه مثلث زمان بیست و سه ساله‌ی حیات رسالتی وجود پیغمبر را شامل است.

خوب، «اتلُ ما أوحىَ إِلَيْكَ مِن كِتَابِ رَبِّكَ لا مبدلَ لکلماته» ضمیر «کلماته» به چی برمی گردد؟ به کتاب! «ولن تجد من دونه» به چه برمی گردد؟ به کتاب! بنابراین هیچ تبدیل کننده‌ای از برای کلمات کتاب رب نیست. خدا تبدیل می کند ولیکن دیگران تبدیل کننده‌ی کلمات کتاب رب نیستند.

پس این دو ضمیر: «لا مبدل لکلماته» در بُعد اول که هیچ تبدیل کننده‌ای حتی تو رسول گرامی هم حق تبدیل کلمه‌ای از کلمات کتاب رب را نداری، حق نسخ نداری، عوض کردن نیست، تبدیل کردن نیست، تغییر دادن نیست. همان نصوص کتاب رب، همان ظواهر کتاب رب، همان اشارات رمزی مفاتیح بعضی سُور کتاب رب، همان‌ها محور اصلی و حیانی و رسالتی توست.

«لا مبدل لکلماته ولن تجد»: «ولن تجد» خطاب به پیغمبر است. یعنی توای پیغمبر با این بزرگواریت که عقلانیت تو فوق عقلانیت‌هاست، علمت، معرفت، عقلت، کمالت، عقیده‌ات، اخلاقت، عملت فوق دیگران است؛ «لن تجد» محال است بیابی «من دونه»، یعنی «من دون کتاب رب» «ملتحداً»: پناهگاهی جز کتاب رب نداری.

و آیا سنت رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلّم) در جاهایی که قرآن نه نصاً نه ظاهراً، نفی و اثبات نمی‌کند؛ این سنّت التّحاد و ملتحدی غیر قرآن هست یا نیست؟ بله! منتهی ملتحد رسالتی پیغمبر بزرگوار منحصرراً قرآن است. یعنی آنچه پیغمبر می‌گوید «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ» هوی چیست؟ هوی نفس، هوی عقل، هوی شخصی، هوی سُور (شوری)، هر هوایی، هر نظری، هر عقلانیتی، هر مطلبی را که پیغمبر بزرگوار می‌گوید چه با لفظش، یا نگاهش، با اشاره‌اش، با عملش، با نفی‌اش، با اثباتش، «إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» کدام وحی است؟ قرآن.

از خیالات بود و هست که وحی بر پیغمبر دو وحی است: یک وحی قرآنی و یک وحی سنّت. ولیکن «ولن تجد من دونه ملتحداً» منحصر کرده است ملتحد و پناهگاه رسالتی و نبوتی رسول گرامی را به قرآن. روی این اصل جز قرآن، محوری، ملتحدی، اصلی، مصدری، منشأیی هرگز وجود ندارد. حتی سنت رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلّم) آنجایی که نص و یا ظاهر مستقر قرآن نه اثباتش می‌کند و نه نفی‌اش می‌کند، آن هم از قرآن است.

[این ضمیر «کلماته» هم به رب می‌خورد و هم به کتاب؟]

از نظر ادبی به رب نمی‌خورد برای این که مضاف مرجع ضمیر است. «من کتاب ربک»، «جاء غلامٌ زیدٌ و هو یضحک»، یضحک غلام است یا زید؟ غلام است. پس از نظر ادبی، مرجع دو ضمیر که «لکلماته» و «من دونه» فقط «کتاب ربک» است؛ ولیکن ما می‌گوئیم به «رب» هم برمی‌گردد. به چه دلیل؟ به دلیل خودی و غیره. دلیل خودی: وقتی «کتاب رب» تنها ملتحذ و پناهگاه رسول الله است؛ خود رب به طریق اولی است. این از دلیل خودی! دلیل غیره: آیه‌ی سوره‌ی جن «قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحِذًا». «من دونه» چه کسی؟ خدا؛ بنابراین محور اول ادبی در آیه‌ی سوره‌ی اسراء «کتاب رب» است.

[از نظر معنوی که فرق نمی‌کند. کتاب خدا، خداست دیگر!]

کتاب خدا، خداست؟

[نه. کلمات، کلمات الله، کلمات خداست]

کتاب خدا، خداست؟ کلمات که مونث است آقا جان! ببینید «لا مبدل لکلماته» ضمیر به چه بر می‌گردد؟ به «کتاب». «ولن تجد من دونه» چیست؟ «کتاب». کتاب رب که کلمات الله باشد، کلمات و حیانی الله در اختصاص قرآن است. یعنی کلمات و حیانی خدا بر رسول گرامی آخرین در انحصار قرآن است. یعنی هیچ کلماتی و حیانی که حامل حکمی از احکام باشد غیر قرآن وجود ندارد به چه دلیل؟ «ولن تجد.»

گفتم اول بحث که مطلبی را می‌خواهیم بحث کنیم که هنوز هیچ کس نگفته است و من هم تا کنون نگفته بودم. منحصرأ همه چیز رسول الله، رسالتش، نبوتش همه چیزش در بُعد رسالت و نبوت، همه چیزش از قرآن است. منتهی این سوال دارد: آیا مطالبی که قرآن نه بر نفی اش و نه بر اثباتش تنصیص ندارد؛ نه نص دارد و نه ظاهر مستقر، از کجا رسول گرامی آن‌ها را استفاده می‌کند (از کجا این مطالب را می‌آورد)؟



جواب: مخاطب رسول است، مخاطب که رسول است قرآن را در کل ابعاد می‌فهمد. در «بسم الله الرحمن الرحيم» کل قرآن را، در حمد کل قرآن را، در حروف مقطعه کل قرآن را، چه آنچه در قرآن نص است یا ظاهر مستقر است و چه آنچه در قرآن نه نص است و نه ظاهر مستقر. بنابراین حتماً بایستی حروف مقطعه‌ی قرآنی بیانگر احکامی باشد که قرآن نه نصاً و نه ظاهراً، نه نفی دارد و نه اثبات، چرا؟ برای اینکه «ولن تجد من دونه»، «دونه» چیست؟ «دونه» مثلث ابعاد کتاب است: بُعد اول حروف مقطعه، بُعد دوم محکّمات، بعد سوم متشابهات.

احکامی که نه از محکّمات مستفاد می‌شود و نه از متشابهات، نه اثباتاً، نه سلباً اگر از حروف مقطعه استفاده نشود این آیه («ولن تجد») آیا دروغ نیست؟ «لن تجد» استحاله است. «ولن تجد من دونه ملتحدا» که دو مرتبه، دو ضمیر مفرد غائب به کتاب برمی‌گردد بنابراین پیغمبر بزرگوار با آن عظمتش «من دون کتاب الله» هیچ پناهگاهی در علوم، معارف، عقائد، اخلاق، احکام اصلی، احکام فرعی، احکام اجتماعی، حتی سیاسی ندارد. مثلاً: در آیاتی این مطلب تثبیت شده که حاکمیت سیاسی رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) هم بر مبنای وحی است. نه تنها حاکمیت احکامی فردی، نه تنها حاکمیت احکامی شخصی بلکه حاکمیت سیاسی رسول هم بر محور دلالتی قرآن است. اگر این‌ها را از آیات محکّمات و متشابهات و ظواهر مستقر دریافت نکند از کجا دریافت می‌کند؟ از حروف مقطعه دریافت می‌کند. «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ» (نساء، ۱۰۵) ارائه (احکامی که در قرآن نیامده برای حکم کردن بین ناس) کجاست؟ «بما اراک الله!» «به»، نفرمود! چرا؟ اگر «به» می‌فرمود ضمیر «به»، مرحله‌ی دلالتی قرآن است نه مرحله‌ی رمزی.

مرحله‌ی دلالتی قرآن که محکّمات و متشابهات است کافی از برای بیان کل احکام نیست. بنابراین این که خدا می‌فرماید که «ما به تو حاکمیت را ارائه دادیم»، ارائه حاکمیت رسول در بُعد سیاسی هم بر مبنای دلالت قرآنی است اعم از دلالت نص یا ظاهر مستقر - که دلالت وضعی لغوی لفظی است - و اعم از حروف مقطعه.

بنابراین سر جمع: قطعاً حروف مقطعه‌ی رمزی قرآن رموزی است نسبت به احکامی که قرآن نه نفی کرده و نه اثبات کرده، نه در محکمت و نه در متشابهات. «ولن تجد من دونه ملتحدا»

سوال: آیا پیغمبر بزرگوار اول که رسول شد مشغول خواندن نماز یومیه شد یا نشد؟ شد! اولین آیه و اولین سوره‌ای که بر پیغمبر نازل شد بیانگر کیفیت نماز، و تعداد رکعات نماز نیست پس کجا رسول گرامی تعداد رکعات نماز را با وحی قرآنی دانست؟ باز عرض می‌کنم! مطلبی که تا کنون نه نگفته‌اند و نه گفته‌ایم و باید بگوئیم آن است که: آیات مفصلات قرآن، چه محکمتش و چه متشابهاتش چند بُعدی است. یک بُعدش در اختصاص رسول الله است. ابعاد دیگرش مربوط به کل مکلفان است با درجاتی که دارند: محکمتش، متشابهاتش، اشاراتش، لطائفش، ولی حقایقش چه؟ امروز این مطلب را ما باید صریحاً عرض کنیم که روایت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) که می‌فرماید: «إِنَّ كِتَابَ اللَّهِ عَلَى أَرْبَعَةِ أَشْيَاءٍ: عَلَى الْعِبَارَةِ وَالْإِشَارَةِ وَاللِّطَافَةِ وَالْحَقَائِقِ»، کتاب الله است، حقائق هم در کتاب الله است. منتهی عبارت، اشارت و لطیفه بر مبنای دلالت‌های لفظی لغوی وضعی قرآن است، و حقائق بر مبنای حروف مقطعه است. از حقائق قرآن هیچ کس آگاهی ندارد مگر صاحب رمز. یعنی مطالبی که از حروف رمزی و حروف مقطعه استفاده می‌شود؛ هیچ کس جز کسی که مهبط (فرودگاه) وحی است و محور وحی است اطلاع ندارد و اوست بیانگر و دیگر غیر او بیانگر نیست.

ما عرض می‌کنیم که اولین آیه‌ای که بر پیغمبر نازل شد «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» دارای چند بیان است:

۱- بیان مختصر خودی که نام الله، رحمان و رحیم است.

۲- بیان مفصلش که کل سوره‌ی حمد مَطْوِیّ است در بسم الله.

۳- بیان مفصل‌ترش که کل قرآن مطوی است در سوره‌ی حمد که سوره‌ی حمد مطوی است در بسم الله.

۴- مرحله بعدی، «بسم الله الرحمن الرحيم» یک دلالت لفظی وضعی دارد که این دلالت وضعی لفظی در بُعد اول خود بسم الله است، بُعد عمیق‌تر کل سوره‌ی حمد، بُعد عمیق‌تر کل قرآن.

ولیکن دلالت رمزی هم دارد: «باء»، «سین»، «میم»، «الف» چه کسی گفته که این حروف دلالت رمزی ندارد؟ اگر این حروف بسم الله دلالت رمزی غیر وضعی مخصوص رسول گرامی نداشت این آیه دروغ بود «ولن تجد من دونه ملتحداً».

مگر پیغمبر بزرگوار از اول نماز نمی‌خواند؟ صبح دو رکعت، ظهر چهار رکعت، عصر چهار رکعت، مغرب سه رکعت، عشاء چهار رکعت با خصوصیات قیام و قعود و اذکار. آیا تعداد رکعات، خصوصیات رکعات، اوقات صلا‌ها، که اول برای پیغمبر در نص و ظواهر قرآنی بیان نشده است در این هنگام پیامبر چه می‌کرد؟ بنابراین باید این حرف را بزنیم حتماً. دلیل ما «ولن تجد من دونه ملتحداً» است چون جز قرآن (قرآن اعم از حروف رمزی، حروف غیر رمزی) چون جز این قرآن ملتحدی و پناهگاهی از برای رسول گرامی هرگز نیست؛ پس متعین است که رسول گرامی از حروف «بسم الله الرحمن الرحيم» تعداد رکعات را فهمید: تعداد رکعات، کیفیت رکعات و اوقات. چون تعداد در قرآن نیست، اوقات بعداً هست. الان (روزهای آغاز بعثت) نه تعداد رکعات است، نه اوقات است نه خصوصیات است، نه کیفیات است. بنابراین «لن تجد من دونه ملتحداً» دلیلی است قاطع و «لا مردک له» که پیغمبر بزرگوار که مخاطب است؛ از حروف رمزی این احکام خاصه‌ی به خود را می‌فهمد. اگر دیگران نمی‌فهمند چون مورد رمز نیستند. چون پیامبر بزرگوار مورد رمز است پس لا بد (حتماً و بدون چاره) همین است.

سر جمع به طور مختصر، کل معارف اصلی، کل احکام فرعی، کل احکام اصلی، احکام فردی، احکام اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، اخلاقی، عقیدتی، عملی، کل احکام در مثلث قرآن موجود است. یک ضلع این مثلث که مختصرترین در بعدی و

طویل‌ترین در بُعد دیگر است حروف رمزی است. از حروف رمزی پیغمبر بزرگوار آنچه را در قرآن نه سلب شده است و نه ایجاب، می‌فهمد. بنابراین (از احتمالاتی که در آغاز بحث عنوان شد) احتمال اول مسجّل است، احتمال دوم غلط، سوم غلط، چهارم غلط، پنجم غلط. چون قرآن ما را مأمور کرده است که به وحی قرآنی که ملتحدی جز او نیست پایبند باشیم و دقت داشته باشیم. منتهی بخشی از این وحی قرآنی را ما نمی‌فهمیم. و چرا خدای متعال، بخشی از احکام را در نصّ و ظواهر مستقر قرآن بیان نکرده است و در حروف رمزی است؟ برای این که ارتباط تنگاتنگ امت را در بُعد عصمت مطلقه‌ی رسول ثابت کند.

قرآن تنها خود را در بُعد و حیاضیت مرکزی اثبات نکرده بلکه پیغمبر هم آنچه از (معانی) حروف رمزی گفت بپذیرید. برای این که فاصله‌ای بین قرآن که ثقل اکبر است و رسول که ثقل اصغر است پیدا نشود، و «حسبنا کتاب الله» (قول عمر ابن خطاب که کلمه حق یُرادُ به الباطل است) به این خیال نباشد که اگر در قرآن نصّ است قبول می‌کنیم و اگر نصّ نیست قبول نمی‌کنیم، نخیر! اگر هم در قرآن هفده رکعت نصّ نیست ولیکن پیغمبر از باب «ولن تجد من دونه ملتحداً» هفده رکعت را، خصوصیات را، اوقات را و کل احکامی که نه ثبت شده در قرآن، نه نفی شده و نه اثبات را، کل احکام را از قرآن استفاده می‌کند، کل احکام را از حروف مقطعه می‌فهمد.

بنابراین آن چهار احتمال دیگر، مخصوصاً احتمال این که پیغمبر مخوّل بوده است که خود در بُعد خودی، احکامی صادر کند! «ما ینطق عن الهوی» حتی اگر وحی سنتی غیر قرآنی را قبول کنیم آیا «ما ینطق عن الهوی إن هو إلاّ وحی یوحی» مگر حصر نیست؟ (منظور کلمه‌ی إن هست که نطق پیامبر را حصر در وحی می‌کند) پس وحی است. وحی چی؟ وحی درونی است یا برونی است؟ «وَحی یوحی» وحی که بر پیغمبر از جانب رب تنزل می‌یابد. پس وحی محمدی بشری نیست (ساخته خود پیامبر نیست). وحی عقلانی محمدی، علمی محمدی، حتی وحیانی قبل از قرآن و شور (مشورت) با عقلاء نیست. بلکه عقل وحیانی ربّانی منحصر به فرد است که در نصّ یا در ظاهر قرآن یا در حروف رمزی یا مقطعه وجود دارد. تا چه رسد به امامان! تا چه رسد به دیگران!

بنابراین شارع فقط خداست آن هم به لسان وحی قرآنی در مثلثی: «ولایشرك فی حکمه احداً» (کهف، ۲۶)، احدی را شریک در حکم خودش در بُعد الوهیت، ربانیت تکوین، و ربانیت تشریح قرار نمی‌دهد. «احداً» استغراق است یعنی خدا پیغمبر را نه شریک در حاکمیت تکوین و نه در حاکمیت تشریحی، یک در هزار (یک هزارم) هم قرار نداده است.

روی این اصل، سرجمع فقط قرآن است و فقط قرآن. فلذا آیاتی از قبیل «واعتصموا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً» (آل عمران، ۱۰۳)، «حَبْلِ اللَّهِ» (مُثَنَّى) نفرمود! «حبال الله» (جمع) نفرمود! یک حبل است، یک حبل دوتاست؟ سه‌تاست؟ چهارتاست؟ هفت‌تاست؟ چهارتای شیعه است که کتاب و سنت و عقل و اجماع است؟ هفت‌تای سنی است که استحسان و قیاس و چه و چه است؟ نه هفت‌تاست و نه چهارتاست و نه سه‌تاست، فقط یکی است.

«واعتصموا به حبل الله جميعاً»، حبل الله قرآن است منتهی بیانگر حروف رمزی حبل الله، فقط رسول الله است؛ و بیانگر سایر مطالب که در صد بالای احکام است یا فرعی است، آیات محکمات و آیات متشابهات است.

فردا توضیح بیشتری خواهیم داد إن شاء الله.

[آیه ۸۹ سوره نحل آیا بر همین مطلب می‌تواند اشاره کند؟ «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَاناً لِّكُلِّ شَيْءٍ»]

بله، تایید می‌کند این آیات را من نخواندم برای اینکه قبلاً گفته بودم، فردا مشروحاً عرض می‌کنم که آیاتی قرآنی، ده‌ها آیه است که قرآن تبیان است «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» «تَبْيَاناً لِّكُلِّ شَيْءٍ»، «بیان»، «برهان»، «الحجة البالغة» یعنی کل احکام در مثلث قرآن تبیین شده است.

